

ترجمه متون فلسفی اسلامی به زبان فارسی و فراهم آوردن امکان استفاده دستداران فلسفه - که آشنایی کافی به زبان عربی ندارند - از منابع اصلی و اصیل آن یک تلاش ارزشمند و گرانقدر علمی است و در این میان ترجمه منابع دست اول و آثار ماندگار و تأثیرگذار این فلسفه از ارج و اهمیت بیشتری برخوردار است که در این بین ترجمه مهمترین متن فلسفی حکمت متعالیه به عنوان ملتهای نحلتهای مختلف فلسفی و عرفانی جایگاه خاص خود را دارد.

به گفته دانایان حکمت متعالیه فهم آثار این مکتب فکری موقوف و موکل به آشنایی کافی و وافی با آثار و اندیشه‌های مهم نحلتهای مشائی و اشراقی و ژبر و صحائف نوری ارباب عرفان و ذوق و شهود است. چنانکه صدرالمآلهین خود با اشراف کامل بر این آثار و استفاده تام و تمام از تمامی آنها و غوررسی در ژرف‌ترین اندیشه‌های بزرگان این مکاتب موفق به تأسیس مکتبی شد که بی‌شک نقطه اوج تفکر فلسفی در تمدن اسلامی و قله بلند پژوهش‌های عقلانی در دامان این تمدن است. طالبان و پژوهندگان فلسفه اسلامی نیز زمانی به تحصیل و قرائت آثار این حکیم روی می‌آورند که تا حد کافی در درک و دریافت اندیشه‌های دیگر بزرگان فلسفه اسلامی به ورزیدگی کافی رسیده باشند و بتوانند به ظرائف و لطائف اندیشه او چنانکه باید و شاید وقوف یابند. در باب ترجمه و برگردان این آثار نیز همین امر صادق است، روشن است که در این میان مهمترین و جامع‌ترین اثر او یعنی اسفار اربعه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و ترجمه آن

مقدمات و لوازم بیشتری را می‌طلبد.

می‌دانیم که اسفار تا کنون به طور کامل به زبان فارسی ترجمه نشده است و جز ترجمه و تلخیص برخی از مجلدات نخست آن که سال‌ها پیش از سوی مرحوم جواد مصلح صورت گرفت، ترجمه دیگری از آن وجود ندارد. ولی اکنون جناب آقای محمد خواجوی که خود از پویندگان فلسفه و ناشران آثار صدرالمآلهین هستند، ترجمه منظم و کامل کلیه مجلدات اسفار را برعهده گرفته‌اند و به طبع تدریجی مجلدات آن اشتغال دارند. ایشان علاوه بر ترجمه متن اسفار برخی از حواشی و تعلیقات آن را هم که بنا به تشخیص خودشان در توضیح و تبیین مطالب متن مفید بوده بر ترجمه افزوده‌اند و بدین ترتیب سعی در افزایش فواید ترجمه متن نموده‌اند. ولی باید گفت که با اقدام بر ترجمه اسفار قدم در وادی خطیر و پرمخاطره‌ای گذاشته‌اند و شاید به خطرات و صعوبات مقصد صعب‌المنال خویش، کمتر عنایت نموده‌اند. ما در این نوشتار برآنیم تا با بررسی برخی از فقرات این ترجمه، حدود توفیق ایشان را در کاری که برعهده گرفته‌اند

مورد ارزیابی قرار دهیم. بویژه اینکه در مقدمه جلد اول از ترجمه خود چنین نوشته‌اند:

اگر خواننده گرامی در ترجمه برخی از مقالات [!] به چنین پیچیدگی و دشواری برخورد نمود حمل بر مسامحه و سهل‌انگاری مترجم نقرموده، زحمت مراجعه و مقایسه را به خویش بدهد و آنگاه خواهد دانست که: جان‌کنده‌ام تا توجان پروری.<sup>۱</sup>

ما در این بررسی نخست متن اسفار را نقل می‌کنیم، سپس ترجمه آقای خواجوی را می‌آوریم و پس از آن به اشکالات ترجمه اشاره می‌کنیم و احياناً ترجمه پیشنهادی را نیز ذکر می‌نماییم. ولی قبل از آن از طولانی بودن برخی از عبارات نقل شده (که مقتضای

ضرورت بود) از خوانندگان گرامی پوزش می‌خواهیم.

متن: اعلم ان الانسان قد ینعت بانه واحد او کثیر و بانه کلی او جزئی و بانه بالفعل او بالقوه و قد ینعت بانه مساولشی او اصغرمنه او اکبر و قد ینعت بانه متحرک او ساکن و بانه حار او بارد او غیرذلک. ثم لایمکن ان یوصف بما یجری مجری اوسط هذه الاوصاف الا من جهة انه ذکوم و لایمکن ان یوصف بما یجری مجری آخرها الا من جهة انه ذومادة قابلة للتغیرات، لکنه لایحتاج فی ان یکون واحدا او کثیرا الی ان یصیر ریاضیا او طبیعیا، بل لانه موجود هو صالح لان یوصف بوحدة او کثرة و ما ذکر معهما.<sup>۲</sup>

ترجمه: بدان که انسان گاهی توصیف می‌شود به اینکه واحد و یا کثیر است و یا به اینکه کلی است و یا جزئی و یا به اینکه بالفعل است و یا بالقوه و گاهی نیز توصیف می‌شود به اینکه با چیزی یا مساوی و یا کوچکتر و یا بزرگتر است و گاه نیز توصیف می‌شود به اینکه متحرک است و یا ساکن، و به اینکه گرم است و یا سرد و یا غیر اینها؛ سپس گوییم: امکان ندارد که چیزی متوسط بین این اوصاف توصیف گردد، مگر از آن جهت که دارای «کم» باشد؛ و امکان هم ندارد که به صفت دیگری توصیف شود مگر از آن جهت که دارای ماده و قابل تغییرات باشد، ولی آن نیازمند به این امر نیست که واحد یا کثیر باشد - تا آنکه ریاضی و یا طبیعی گردد - بلکه او از آن جهت که موجود است صلاحیت این را دارد که توصیف به وحدت و یا کثرت و آنچه با آن دو ذکر می‌شود گردد.<sup>۳</sup>

صدرالمآلهین در این عبارت نخست سه دسته از اوصاف برای ماهیتی مثل انسان ذکر می‌کند که هر دسته از آنها با تعبیر «قد ینعت» از یکدیگر جدا می‌شوند. سپس می‌گوید که ممکن نیست این ماهیت به اوصاف دسته وسط (یعنی مساوی بودن، بزرگتر بودن

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

سید محمود یوسف ثانی

# جان‌کنده‌ام تا توجان پروری

فوق العادة من علم الله تعالى  
 في كتابه العزيز

عنايت نکرده‌اند که جواب این شرط در ۶ سطر بعد آمده است، که همان «فتمل» است. ثالثاً عبارت «واقض العجب» را نیز در همین جمله اخیر به معنای «و در شگفتی‌هایی که (اشتباهاتی) که از گروهی در سخنانشان می‌شنوی دآوری کن» گرفته‌اند که معلوم نیست این جمله ترجمهٔ چه عبارتی است؛ دلیل آن هم این است که التفات به معنای «واقض العجب» در این عبارت نفرموده‌اند. حال آنکه این عبارت معنایی جز «تعجب کن» ندارد.

متن: فاضطروا تارة الى اسناد المسامحة الى رؤساء العلم في اقوالهم بان المراد من العرض الذاتي للموضوع في كلامهم هو اعلم من ان يكون عرضا ذاتياله اولنوعه او عرضا عامالتوعه - بشرط عدم تجاوزه في العموم عن اصل موضوع العلم او عرضا ذاتياتوع من العرض الذاتي لاصل الموضوع او عرضا عامابالشرط المذكور و تارة الى الفرق بين محمول العلم و محمول المسالة كما فرقا بين موضوعيهما بان محمول العلم ما ينحل اليه محمولات المسائل على طريق الترديد.<sup>۶</sup>

ترجمه: در نتیجه درمانده شدند و گاهی نسبت مسامحه به روسای علم در سخنانشان می‌دهند و می‌گویند که مراد از عرض ذاتی که موضوع در سخنانشان آمده است اعم و فراگیرتر از آن است که عرض ذاتی برای آن (علم) یا نوعش بوده و یا عرض عام برای نوع آن (علم) - به شرط عدم تجاوزش در عموم از اصل موضوع علم - باشد و یا اینکه عرضی ذاتی برای نوعی از عرض ذاتی - برای اصل موضوع - و یا عرضی عام برای آن - به شرط مذکور - باشد و گاهی (نسبت) به فرق بین محمول علم و محمول مسأله می‌دهند - همان طور که بین موضوع آن دو فرق گذارند - یعنی محمول علم چیزی است که محمولات

و کوچکتر بودن) توصیف شود، مگر از آن جهت که دارای کمیت است و ممکن نیست به اوصاف دستهٔ آخر موصوف شود، مگر از آن جهت که ماده‌ای قابل تغییر دارد. ولی برای واحد یا کثیر بودن لازم نیست که ریاضی یا طبیعی شود تا به این اوصاف و اوصاف دیگری که با آنها ذکر شد (کلی و جزئی، بالقوه و بالفعل) متصف شود. ولی مترجم محترم، مطلب به این روشنی را به ترتیبی که ذکر کردیم و آن هم به طور مفلوط ترجمه کرده‌اند. (لازم به ذکر است که این جملات اولین جملات فصل اول از منهج اول از مرحله اول اسفار هستند).

متن: لما تیقت ان الفلسفة الاولى باحثة عن احوال الموجود بما هو موجود و عن اقسامه الاولية ای التي يمكن ان يعرض للموجود من غيران يصير رياضيا او طبيعيا و بالجملة امراتخصص الاستعداد لعروض تلك الاقسام، سواء كانت... فتمل في ذلك واقض العجب من قوم...<sup>۴</sup>

ترجمه: پس یقین کردی که فلسفه نخستین بحث از احوال موجود از آن روی که موجود است و از اقسام اولی آن یعنی آن اقسامی که امکان دارد عارض موجود شوند - بدون اینکه (موجود) ریاضی و یا طبیعی باشد - می‌کند و خلاصه اینکه امری است که به واسطه عارض شدن این اقسام متخصص الاستعداد است...

در این مطلب اندیشه و تفکر کن و در شگفتی‌هایی (اشتباهاتی) که از گروهی در سخنانشان می‌شنوی دآوری کن.<sup>۵</sup>

اولاً معلوم نیست چرا مترجم محترم در این عبارت «لما» را که در اینجا حرف شرط است به معنای «پس» گرفته‌اند، ثانیاً التفات نکرده‌اند که عبارت «و بالجملة امراتخصص الاستعداد» عطف بر «طبیعیاً» است و خبر سوم برای «یصیر» می‌باشد و چون «لما» را شرطیه نگرفته‌اند، دنبال جواب شرط هم در عبارت نگشته و

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی

صدر المتألهین

محمد خواجهی

انتشارات مولی، چاپ اول: ۱۳۷۸



مسائل - به گونه تردید و دودلی - بدان نسبت داده می‌شود.<sup>۷</sup>

توضیح: این قسمت از اسفار مربوط به بیان عرض ذاتی است که در تعریف موضوع علم آورده شده است. حکما موضوع علم را عبارت از چیزی دانسته‌اند که در آن علم از عوارض ذاتی‌اش بحث می‌شود. صدرالمتألهین در این قسمت پس از بیان رای مختار خود در تفسیر عرض ذاتی، به این نکته اشاره می‌کند که گروهی به واسطه نداشتن تصور صحیح از عرض ذاتی و برخورد با مطالبی در سخنان بزرگان که با تصور آنها هماهنگ نیست، دست به توجیحات و تاویلاتی زده‌اند که از اساس نادرست است. مثل اینکه گفتند که مراد از عرض ذاتی در سخنان حکما عرض ذاتی خود موضوع به تنهایی نیست بلکه می‌تواند عرض ذاتی نوع موضوع هم باشد، چنانکه می‌تواند عرض عام نوع موضوع هم باشد یا آنکه می‌تواند عرض ذاتی یکی از اعراض ذاتی موضوع باشد. مترجم محترم در ترجمه خود تمام ضمایری را که راجع به موضوع علم بوده است به خود علم ارجاع داده‌اند و معانی عبارات را مخدوش ساخته‌اند. همچنین در قسمت آخر سخن که در بیان محمول علم گفته‌اند چیزی است که محمولات مسائل به گونه تردید و دودلی به آن نسبت داده می‌شود عنایت نکرده‌اند که منظور از تردید در اینجا دو دلی، که یک حالت و امر روانی است نیست، بلکه منظور حمل به صورت قضیه منفصله است.

متن: فکما ان الماهیات الغیر البسیطة الّتی لها حد لایمکن تصورها بحدودها و الاکتناه بماهاهاها الایعد تصور ماسبق علیها من مقوماتها الذاتیة فکذلک... ترجمه: پس همان‌گونه که ماهیات بسیطی را که دارای حدی نیستند، تصور حدود و پی بردن به کنه

ماهیات آنها پس از تصور آنچه از مقومات ذاتی آنها که بر آنها پیشی دارد امکان‌پذیر نیست، همین‌طور... توضیح: عبارتی ساده است که هم از حیث ترکیب زمانی و از هم جهت مفهوم دارای هیچ‌گونه پیچیدگی نیست و عجیب است که مترجم محترم در ترجمه همین عبارت ساده نیز مرتکب چند اشتباه شده است. مؤلف می‌خواهد بگوید همان‌طور که تصور ماهیات‌های غیر بسیط (یا مرکب) که دارای حد منطقی (مؤلف از جنس و فصل) هستند، قبل از تصور مقومات آنها (یعنی همین جنس و فصل) که تقدم ذاتی بر آن ماهیات دارند، ممکن نیست، در باب وجودات نیز همین حکم با نظر به مبادی و مقوماتشان صادق است. ولی در کلام مترجم «ماهیات غیربسیط» به «ماهیات بسیط»، «حد دارند»، به دارای حد نیستند، «پیش از تصور مقومات»، به پس از تصور آنچه از مقومات، تبدیل شده‌اند و معنا یکسره تغییر یافته است.

حتی در عبارتهایی که اصلا مطلب علمی‌ای هم در آنها بیان نشده، اشتباهات عجیبی رخ داده است. مثلاً صدرالمتألهین در جایی در توضیح این امر که امور عامه از نظر برخی از حکما به چه معنایی اخذ شده و در تفسیر آن چه گفته‌اند، در ضمن اشاره به یکی از آراء می‌گوید: و منها ان الامور العامة هی المشتقات و ما فی حکمها و مترجم در ترجمه آورده‌اند: امور عامه مشتقات‌اند و در حکم آنها نیستند. این ترجمه هم نادرست و هم بی‌معناست. امور عامه مشتقات‌اند و در حکم آنها نیستند، یعنی چه؟ حال آن که معنای عبارت این است که امور عامه مشتقات و چیزهایی که در حکم مشتقاتند می‌باشند. روشن است که مترجم «ما»ی موصوله را با «ما»ی نافی خلط کرده است. یا آنکه ملاحظه را در جایی برای مطالبی اقسامی را

ذکر می‌کند و سپس می‌گوید که یکی از این اقسام از نظر عقلی غیرمعقول است، سپس می‌گوید: و ان خرج من التقسیم فی الاول الامر. و مترجم در ترجمه آن آورده است: و اگرچه در آغاز کار از تقسیم بیرون بود. حال آنکه مؤلف می‌خواهد بگوید این قسم غیرمعقول است هرچند که نتیجه تقسیمی است که در اول بحث صورت دادیم. یا آنکه در ترجمه: ان الامور الّتی تلینا نوشته‌اند: اموری را که از این پس نقل می‌کنیم. ظاهراً «تلینا» را کلاً یک فعل و آن هم مشتق از مصدر تلاوت (!) دانسته‌اند. حال آنکه «نا» در این کلمه مفعول و فعل اصلی «تلی» است و کل عبارت به معنای «اموری که پیرامون ماست»<sup>۸</sup> می‌باشد. یا آنکه این عبارت ساده: کان المعروف بافلاطون... را به «معروف است که افلاطون» ترجمه کرده‌اند، حال آنکه به معنای فرد معروف به افلاطون می‌باشد. حتی در چندین موضع «هی هی» را به معنای همانندند ترجمه کرده‌اند که بسیار عجیب به نظر می‌رسد.

پی‌نوشت:

- ۱- ترجمه اسفار اربعه، صدرالمتألهین شیرازی، ترجمه محمد خواجوی، مولی، ج ۱، ص دوازده، (مقدمه مترجم)
- ۲- الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۲۳
- ۳- ترجمه اسفار، ج ۱، ص ۲۷
- ۴- الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۲۸
- ۵- ترجمه اسفار، ج ۱، ص ۲۱
- ۶- الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۲۱-۲۲
- ۷- ترجمه اسفار، ج ۱، ص ۲۳-۲۴
- ۸- ولاء، یلیه، ولیاً: دنامنه و قرب. (المعجم الوسیط)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

**اسفار**  
صدرالمتألهین شیرازی (فلاسفر)

برجه مضم	برجه اسفار اربعه
قوه و فعل	مطلوب
برجه حقیقه	از خلق به حق
حرکت	۳
برجه ان	
قدم و جدوت	
برجه مضم	
عقل و معقول	
برجه	
محمودخواجوی	